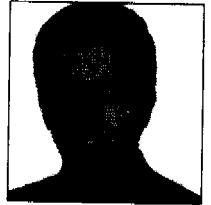


مقاله



خسرو صادقی بروجنی*

رهیافت جامعه‌شناسان کارکردگرا و نئو کارکردگرا به دین

گروه برای تو تم قائل هستند از احترامی که برای ارزش‌های اجتماعی قائل هستند نشأت می‌گیرد. موضوع پرستش در دین همان خود «جامعه» است. به بیان دورکیم، دین شیوه‌های بیان ارزش‌های اخلاقی و اعتقادات جمعی هر اجتماع است، دین عقیده‌ای صرف نیست، بلکه با مراسم و مناسک همراه است که خود نوعی حس همبستگی گروهی را تقویت می‌کند و بیانگر تأثیر و نفوذ جمع بر فرد است. دورکیم استدلال می‌کند که دین در خود، هم احساس و رفتار دارد و هم شیوه تفکر. (افروغ، ۱۳۷۷: ۱۱۰-۱۰۹)

دورکیم در واقع دیدی کارکردگرایانه به دین دارد و می‌گوید دین نقش مهمی در ایجاد همبستگی و انسجام اجتماعی دارد. او در جایی عنوان می‌کند که شرکت کنندگان در مناسک جمعی حس می‌کنند که با انجام اعمال دینی از وقوع یک امر ناخوشایند جلوگیری می‌کنند و شرایط رسیدن به یک وضع مطلوب را فراهم می‌کنند، اما نتیجه‌ای که از انجام این مناسک حاصل می‌شود، چیزی غیر از تصورات و تفاسیر افراد است. در واقع دورکیم به تصورات و تفسیر افراد بهانه می‌دهد و همین جاست که ملکم هیلتون (Malcolm Hamilton) بر دورکیم نقد وارد می‌کند، چرا که به اعتقاد وی تصورات و تفسیرهای افراد نیز حائز اهمیت است. (هیلتون، ۱۳۷۷: ۱۷) دورکیم در تعریفش از دین بر دو امر تأکید می‌کند: نخست وجود سمبل‌ها و اشیای مقدس و دیگر ارتباط سمبل‌ها و اشیای مقدس با مراسم که از طریق سازمان‌های دینی نظیر کلیسا سازمان می‌یابند و با تمایزی که بین امر مقدس و نامقدس ایجاد می‌کند، دین را تعریف می‌کند و آن را نظامی منسجم از اعتقادات و اعمال مرتبط با امر مقدس می‌داند که

ابتدای حیات دینی، هنوز یکی از برجسته‌ترین آثار در زمینه جامعه‌شناسی دین است. او در این کتاب به تشریح نظریات خود در مورد دین پرداخته است. او دین را با نابرابری‌های اجتماعی یا قدرت پیوند نمی‌دهد، بلکه پیوندش را با ماهیت نهاد‌های اجتماعی یک جامعه برقرار می‌سازد. وی بر پایه مطالعه تو تمیسم در قبایل استرالیایی، اظهار می‌کند که تو تمیسم، بیانگر دین، در ابتدایی‌ترین و ساده‌ترین شکل خود است. تو تم اساساً یک حیوان یا یک گیاه است که اهمیتی نمادین برای گروه دارد و شوی مقدسی است که توسط مناسکی احاطه شده است. (افروغ، ۱۳۷۳: ۱۰۹)

او در مطالعاتش در قبایل استرالیایی به این نتیجه رسید که جامعه، سرچشمه و سرمنشأ دین است و این جامعه است که بعضی چیزها را مقدس و بعضی دیگر را نامقدس می‌انگارد. در کار دورکیم، تو تمیسم منشأ دین به حساب می‌آید و او استدلال می‌کند که دین و جامعه هر دو از یک گوهرند و این ارزش‌های حاکم بر یک جامعه است که در قالب اعتقادات دینی نمود می‌کند. (ریترز، ۱۳۷۷: ۲۳)

حال یک تو تم به این دلیل مقدس است که نماد یک گروه است. احترامی که اعضای یک

در کار دورکیم، تو تمیسم منشأ دین به حساب می‌آید و او استدلال می‌کند که دین و جامعه هر دو از یک گوهرند و این ارزش‌های حاکم بر یک جامعه است که در قالب اعتقادات دینی نمود می‌کند

در تبیین علی‌امور معمولاً کارکرد به معنی نقش یا اثری است که هر پدیده در زنجیره پدیده‌هایی که به آنها مرتبط است باقی می‌گذارد و در جامعه‌شناسی بیش از همه بر سه معنی «کار، وظیفه و نقش» تأکید می‌شود. به عبارت دیگر فونکسیون عبارت از کار کردی است که هر پدیده در نظام اجتماعی دارد. اگر نیک بنگریم می‌توانیم بگوییم که دو انگیزه متفاوت، شکل دهنده جریان گسترده کارکردگرایی در مطالعات دین پژوهی بوده است که عبارتند از:

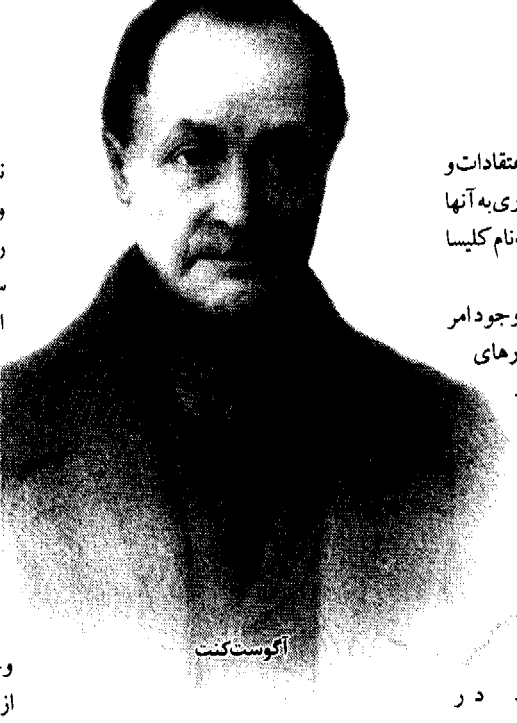
۱- تعلق نظری دین‌شناسان به رهیافت کارکردگرایانه

۲- ترجیح و تمایل هوشیارانه آنها در انتخاب پرسش‌های آسان‌تر که نوعاً در این رهیافت مطرح و پاسخ داده می‌شود. (شجاعی زند: ۱۳۸۰: ۵۱).

هنگامی که در مطالعات دین شناختی به کارکردهای آن نظر می‌شود افزون بر کارکردهای اجتماعی آن چون انسجام بخشی، تسهیل در امر جامعه‌پذیری، تعریف ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی، ارائه نظم اخلاقی و تحکیم عواطف مشترک، تقویت پایه‌های کنترل اجتماعی، مشروعیت بخشی به تنظیمات جمعی، جهت‌دهی به نهاد‌های اجتماعی، تنظیم و هدایت تغییرات اجتماعی و... به کارکردهای فردی و روان شناختی آن نیز تأکید می‌شود، در این راستا می‌توان به تسکین آلام، کاهش ناامیدی، افزایش تحمل‌پذیری، غلبه بر ترس از مرگ، فراهم آوردن کانونی برای انکوار سرسپردگی و... تأکید کرد.

امیل دورکیم (Emil Durkheim) با توجهی که نسبت به دین در جوامع کوچک و سنتی از خود نشان داد، قسمت قابل توجهی از دوران اندیشمندی خود را به دین اختصاص داد. اثر او با عنوان «صور

پژوهی و مراد ۱۳۸۹



آگوست کنت

نیست، حتی اگر خصلت تقارن بین جامعه و ریاضیت و قداست آن طور باشد که دور کیم تصورش را می کند، از این تقارن بر نمی آید که جامعه سر چشمه مفاهیم مذهبی و مفاهیم اخلاقی است. البته اخلاق به یک معنا به روابط اجتماعی هم مرتبط است و می توان گفت که جامعه دست کم محرک قضیه دینی است و اوج دارد که می گوید هر جامعه یک اجتماع اخلاقی است، اما اشکال کار او در این است که اخلاق را چیزی نمی داند جز ندای جامعه. او فشار جامعه بر فرد را بسیار می داند و به این امر توجهی نمی کند که گاهی اوقات، افرادی هم وجود دارند که در برابر ندای جامعه می ایستند یا از آن کناره گیری می کنند. از سویی او به تکثرات و گونا گونی های دینی که علاوه بر ایجاد انسجام و یکپارچگی، به تنوع و انفکاک افراد و گروه ها از یکدیگر می انجامد نیز توجهی نداشته است.

دور کیم همچنین معتقد است که غلیان عمومی و احساسات جمعی است که افراد را به سمت مناسک جمعی و حضور در مناسک می کشاند و صورتی که این مناسک به خود می گیرند و نتیجه ای که از این مناسک دینی حاصل می شود با آن چیزی که افراد شرکت کننده تصورش را می کنند یکسان نیست. حال اگر این طور است، چگونه می توان رفتار آنها را تبیین کرد و دریافت که چرا این افراد این اعمال را انجام می دهند. (همیلتون، ۱۳۷۷: ۱۸۵-۱۸۰)

ایراد دیگری که به نظریه جامعه شناسی دین دور کیم می توان وارد کرد این است که او تنها به مناسک دینی جمعی توجه دارد در صورتی که مناسک دینی، به صورت فردی هم می تواند انجام پذیرند. به نظر به جامعه شناسی دین دور کیم انتقاداتی وارد است که به اهم آنها اشاره شد اما این امر باعث نمی شود که از نقش ارزنده او به عنوان یک اندیشمند کلاسیک در جامعه شناسی دین غافل باشیم.

رابرتسون اسمیت (Robertson Smith) از روان شناسان کار کرد گرا معتقد است دین را نباید وسیله ای برای تکریم و نجات ارواح تلقی کرد، بلکه باید آن را طریقه ای در صیانت و رفاه جامعه قلمداد کرد. ادیان باستانی جزئی از نظم عمومی اجتماعی خویش بودند که خدا و بشر را توأمان در بر می گرفتند. وی مذهب را تنها یک ترس مبهم و فرزند هراس و وحشت نمی داند، بلکه آن را حافظ مقررات، نوامیس و نظم اخلاقی جامعه نیز می داند و

ساختار گروه اجتماعی که به آن اعتقادات و اعمال وابسته است تغییر می کند به عبارتی تغییر در اعمال و رفتار مذهبی ← تغییرات در ساختار و

مورفولوژی (Swatos, 1998: 75)

همیلتون انتقاداتی را به نظریه دور کیم در مورد دین وارد کرده است، یکی این که به لحاظ روش شناختی کار دور کیم با اشکالاتی همراه است، بدین جهت که او با مطالعه روی تعدادی قبایل بومی استرالیا می خواهد ویژگی یک دین خاص را به همه ادیان تعمیم دهد، در صورتی که جهت تعیین ماهیت عمومی دین لازم است طیف گسترده ای از ادیان بررسی شود.

همچنین همیلتون معتقد است که توصیف همانندی های بین مفاهیم دینی و ماهیت اجتماعی دین پذیرفتنی است، اما از این مشابهت ها نمی توان نتیجه گرفت که دین چیزی جز باز نمود جامعه

دور کیم همچنین با این ایده که دین پدیده ای ساختگی و موهوم است مخالفت می کند، به بیان او هیچ دینی نیست که موهوم باشد. هر دینی با هر شکلی و صورتی حقیقت دارد. به نظر او حتی ابتدایی ترین دین هم بیانگر نوعی حقیقت است و این حقیقت، همان چیزی نیست که معتقدان تصور می کنند

از امور و پدیده های عادی متمایزند. این اعتقادات و اعمال، افرادی را که از نظر اعتقادی و رفتاری به آنها وابسته اند در یک اجتماع اخلاقی واحد به نام کلیسا جمع می کند. (ویلیم، ۱۳۷۷: ۲۲-۲۱)

به بیان دور کیم لازمه وجود دین، وجود امر مقدس است و سپس سازمان یافتن باورهای مربوط به امر مقدس و بالاخره وجود مراسم و مناسکی که به نحوی کم و بیش منطقی از باورها و عقاید ناشی شده اند. به نظر او مهمترین کارکرد مناسک دینی عبارتند از: ۱- یگانگی تعهد فرد، ۲- ثبوت و ظهور مجدد عقاید و ارزش ها و ۳- منسجم کردن فرد در جمع. همچنین اهمیت این

مناسک در دین است که با مشارکت افراد در آنها قدرت اخلاقی جامعه افزایش یافته و در نتیجه انسجام و همبستگی اجتماعی حاصل می شود. به طور کلی مهمترین کارکرد دین به نظر دور کیم، کمک به همبستگی گروهی است.

هری آلپرت (Harry Alpert)، پژوهشگر دور کیمی چهار کارکرد عمده دین را از نظر دور کیم این گونه بیان می کند: دین برای نیروهای اجتماعی؛

- ۱- انضباط بخش بود (ایجاد تقوا)
- ۲- انسجام بخش بود (با مراسم)
- ۳- حیات بخش (با انتقال ارزش ها)
- ۴- خوشبختی بخش بود (با الهام به امید و آرامش) (فرستخواه، ۱۳۷۷: ۱۴۲)

دور کیم همچنین با این ایده که دین پدیده ای ساختگی و موهوم است مخالفت می کند، به بیان او هیچ دینی نیست که موهوم باشد. هر دینی با هر شکلی و صورتی حقیقت دارد. به نظر او حتی ابتدایی ترین دین هم بیانگر نوعی حقیقت است و این حقیقت، همان چیزی نیست که معتقدان تصور می کنند. (همیلتون، ۱۳۷۷: ۱۷۱)

برای دور کیم، خدا و جامعه یکی هستند، چرا که در پس این توتم ها، مانا یا یک نیروی انتزاعی نهفته است و توتم همزمان هم نهاد خداست و هم نهاد جامعه می شود، پس خدا و جامعه یکی می شوند. به بیان دیگر توتم اشاره به حقیقتی دارد و این حقیقت همان جامعه است. یکی از مهمترین کمک هایی که دور کیم به جامعه شناسی دین کرد، این عقیده او بود که اعتقادات و اعمال مذهبی با توجه به تغییرات مورفولوژی (Morophology) و

آنچه برای او مهم است عملکردهای دین است و نه باورداشت‌ها. به استدلال او عملکردهای دینی مانند تشریفات و مناسک اهمیتی بنیادی دارند و برای شناخت دین نخست باید شیوه‌های مردم را تحلیل کرد و نه باورداشت‌های آنها را. به طور کلی به ادعای اسمیت، دین دو کارکرد عمده دارد: «یکی تنظیم‌کننده و دیگری برانگیزاننده، تنظیم‌کننده رفتار فردی برای خیر همگان و یا به سخن دیگر برای گروه و برانگیزاننده احساس مشترک جهت وحدت اجتماعی که از طریق مناسک مذهبی انجام می‌شود.

اگوست کنت نیز در کتاب «درس‌هایی درباره فلسفه» به تقسیم‌بندی متفاوت تحول معرفت ذهن بشر یعنی ادوار ریانی، فلسفی و اثباتی مبادرت می‌ورزد و مذهب و باورهای دینی را به دوره‌های ابتدایی و کودکی بشر نسبت می‌دهد. وی هر چند دین را کهنه و تاریخ گذشته می‌داند، اما بر نیاز انسان به دین اعتراف کرده و معتقد است به دلیل اینکه انسان خواهان دوست داشتن چیزی برتر از خود است همواره جوایب عنصری است که بتواند این نیاز او را برآورده کند. وی در این جهت بر عنصر دین در ایجاد وفاق جمعی و مشروعیت بخشی به تنظیمات اجتماعی، اذعان داشت و استدلال می‌کرد حتی در دوره اثباتی نیز بنیاد نظم اجتماعی از دین است، او تحت تأثیر هابز چنین باور داشت که جوامع بازور اداره می‌شوند، اما لازم است که همین زور عریان با آمیزه‌ای معنوی چون دین، تلطیف و قابل تحمل شود. به نظر وی اقتدار و نفوذ معنوی و وظیفه‌ای دارد تا نظم اجتماعی را حفظ کرده، آحاد جامعه را متحد ساخته و قدرت عریان و مادی را تعدیس و تلطیف نماید. (کوزر، ۱۳۷۰: ۵۱)

به همین دلیل وی بر آن شد تا در دوره اثباتی برای تثبیت نظام اجتماعی، بدیسی برای مذهب معرفی کند و آن را «دین انسانیت» نام گذاری کند. به عبارت دیگر وی معتقد است که بشریت پس از کشتن خدایان جهان هستی بشری، خود خویش یا بهترین عنصر وجود خویش را با عنوان انسانیت درست خواهد کرد و از آن به نام «دین جدید» یاد می‌کند.

مالینوفسکی (Malinofsky) نیز به پیروی از دورکیم، دین و جادو را به قلمر و امور مقدس متعلق می‌داند و ریشه آن را در فشارهای زندگی و کنش‌های عاطفی جست‌وجوی کند که چرادرین اساسا خصلتی تخلیه‌کننده دارد... وی در توضیح

نظرات کارکردگرایی در جامعه‌شناسی دین به دلیل ارائه بینش جزئی یعنی توجه به کارکردهای جامعه‌شناختی دین، نمی‌توانند به تمامی کارکردهای دین در میان افراد جامعه، دست پیدا کنند. به همین دلیل برخی دیگر از نظریه پردازان که به «نوکارکردگرایان» مشهورند سعی کرده‌اند این کاستی و نقص را بهبود بخشند



دین‌پس

ریشه دین و جادو معتقد است که هرگاه انسان‌ها در تعقیب اهداف خود سرخورده می‌شوند به منظور تقلیل سطح اضطراب و هراس خود به دین و جادو روی می‌آورند و جالب است که بدانیم وی معتقد است مناسک دینی زمانی انجام می‌گیرند که از علم و دانش انسان کاری بر نمی‌آید و مناسک «همان نمایش خودجوش نتیجه دلخواه در یک بن بست عملی» است، چرا که در شرایطی اطمینانی کنش عاطفی را تخفیف می‌دهد و کسی که به این مناسک عمل می‌کند احساس اطمینان بیشتری دارد و وظایفش را به طرز مؤثری انجام می‌دهد. وی علاوه بر کارکردهای فردی دین به کارکردهای اجتماعی آن نیز اعتراف می‌کند و معتقد است که دین به حفظ همبستگی اجتماعی و نظارت اجتماعی بر رفتار فردی کمک می‌کند. (علیزاده، ۱۳۷۷: ۵۱)

راد کلیف براون (Radcliffe Brown) نیز همانند اسمیت بر این عقیده است که عملکردهای مذهبی از باورهای دینی اهمیت بیشتری دارند. به همین دلیل است که وی باین قضیه کاری ندارد که آیا باورها حقیقت دارند یا خیر؟ به نظر او باورها واقعا اهمیتی نداشته و تنها آنچه مردم در عمل انجام می‌دهند، اهمیت اساسی دارد، از این رو به نظر براون، باورها، دلیل تراشی‌ها و توجیه‌های مناسک‌اند و می‌توان گفت که مناسک، بیان نمادین و تنظیم‌شده برخی احساسات‌اند. پس می‌توان نشان داد که مناسک کارکردهای اجتماعی خاصی دارند که ضمن تنظیم و حفظ احساساتی که بنای ساختمان جامعه را تشکیل می‌دهند، آن را از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌دهند. (همیلتون، ۱۳۷۷: ۱۹۹)

با بررسی دیدگاه‌های اندیشمندان فوق چنین می‌توان گفت که نظرات کارکردگرایی در جامعه‌شناسی دین به دلیل ارائه بینش جزئی یعنی توجه به کارکردهای جامعه‌شناختی دین، نمی‌توانند به تمامی کارکردهای دین در میان افراد جامعه، دست پیدا کنند. به همین دلیل برخی دیگر از نظریه پردازان که به «نوکارکردگرایان» مشهورند سعی کرده‌اند این کاستی و نقص را بهبود بخشند. آنها در این جهت سعی در وارد کردن ابعاد روان‌شناختی و تلفیق آن با ابعاد جامعه‌شناختی دارند و کوشیده‌اند تاریخه‌یابی باورها و رفتارهای مذهبی و تحلیل‌های کارکردگرایانه را تکمیل نمایند.

جان ینگر (John Yinger) یکی از نوکارکردگرایان، نیازهای اساسی انسان را در مسائل نمایی زندگی جست‌وجوی کند و دین را به عنوان نظام باورها و عملکردهایی تعریف می‌کند که پاسخگوی مسائل نمایی انسانی است. وی معتقد است هر انسانی به ارزش‌های مطلق نیاز دارد که با آن زندگی می‌کند و این ارزش‌های مطلق باید پاسخ‌هایی را برای مسئله زندگی و مرگ انسان فراهم سازند. ادیان به چنین چیزهایی پاسخ می‌گویند.

او استدلال می‌کند از آنجا که هر کس بالاخره روزی با مرگ روبرو خواهد شد و نیز از آنجا که محرومیت‌های بزرگ دیگر در زندگی وجود دارد، انسان به دین در تمامیت آن نیاز دارد. وی در این راستا معتقد است که دین ریشه دوگانه دارد زیرا هم نیازهای فردی و هم نیازهای گروهی را برآورده می‌سازد، به عبارت دیگر دین بیشتر از

طریق کار کردهایی که برای افراد جامعه دارد نیازهای گروهی را برآورده می‌سازد. (همیلتون، ۲۰۶:۲۰۷، ۱۳۷۷)

در واقع بینگر با طرح این مباحث، ادعا می‌کند که دین از طریق تأکید بر ارزش‌های کلی و دسترس‌پذیر، یعنی ارزش‌هایی چون رستگاری و با توجه رنج، ناکامی و محرومیت و نظایر آن، سازمان اخلاقی جامعه را حفظ می‌کند و موجب پیوند اعضای جامعه و همبستگی اجتماعی می‌شود.

اودی نیز همانند بینگر استدلال می‌کند تجربیات هیجان‌انگیز انسان در برخورد با فراز و نشیب‌های آشفته‌کننده اجتماعی و وقایع شکننده زندگی و ناتوانی و ضعف انسان، مواد خام لازم را برای پیدایش مذهب فراهم می‌کند. با این وجود وی بر خلاف بینگر به طور روشن می‌پذیرد که در عین حال ممکن است انسان در چنین موقعیت‌هایی به دنبال راه‌حل‌ها و پاسخ‌های غیردینی نیز باشد. با این وجود او می‌پذیرد که پاسخ مذهب برای این گونه امور، عمومیت بیشتری داشته و در شمار باورهای نمادین شده در آمده است.

بینگر دین را به عنوان «نوع خاصی از تلاش و کوشش برای انجام کارکرد (فونکسیون)‌های مختلف تعریف کرده و به‌طور مفصل‌تر آن را به عنوان جمع اعتقادات و اعمالی که با کمک آنها یک گروه دینی به مسائل و مشکلات عظیم زندگی مواجه می‌شود مطرح می‌نماید. از این منظر، دین به عنوان بخشی اساسی و جدایی‌ناپذیر از طبیعت انسان ملاحظه می‌شود و از آنجا که پاسخگوی نیازهای ضروری شرایط انسانی می‌باشد، به ایفای یک سلسله کارکردهای دائمی و مستمر مشغول است. تحلیل‌های جامعه‌شناس آلمانی نیکولاس لومان که تئوری خویش را ساخت‌گرایی کارکردی می‌نامد (در حالی که پارسونز، در عوض، از «کارکردگرایی ساختاری» سخن می‌گفت)، در چارچوب مکتب کارکردگرایی جای می‌گیرد.

لومان به همراه جامعه‌شناسان کلاسیک، بر این نظر است که دین یک موضوع عمده (محوری) در نظر جامعه است و کارکردی محوری و بسیار دقیق برای جامعه انجام می‌دهد. مجموعه آثار لومان قریب به چهل اثر می‌شود که در یکی از آنها به تبیین «نقش و عملکرد دین» می‌پردازد و تجزیه و تحلیل خویش از دین را بسط و ارائه

می‌دهد. لومان نیز همانند پارسونز معتقد است که تمایز کارکردی، قدرت محرکه اساسی تحول و تکامل جامعه است. بدین سان جامعه عبارت است از یک سلسله زیرمجموعه‌های متنوع که هر یک نقش و عملکرد مستقل خویش را دارند، مانند زیرمجموعه‌هایی چون علم، خانواده، سیاست، دین و... هیچ‌یک از این نظام‌های کوچکتر (فرعی)، تمام نظام اجتماعی را در بر نمی‌گیرد و همچنین نمی‌تواند به تنهایی ضامن اتحاد و یکپارچگی آن باشد. دین هم یکی از این نظام‌های فرعی است که عملکردهای خاصی را برای افراد جامعه انجام می‌دهد. ولی از دید لومان، دین زیرمجموعه (نظام)



دور کیم

لومان نیز همانند پارسونز معتقد است که تمایز کارکردی، قدرت محرکه اساسی تحول و تکامل جامعه است. بدین سان جامعه عبارت است از یک سلسله زیرمجموعه‌های متنوع که هر یک نقش و عملکرد مستقل خویش را دارند، مانند زیرمجموعه‌هایی چون علم، خانواده، سیاست، دین و... هیچ‌یک از این نظام‌های کوچکتر (فرعی)، تمام نظام اجتماعی را در بر نمی‌گیرد و همچنین نمی‌تواند به تنهایی ضامن اتحاد و یکپارچگی آن باشد

کوچکتر و فرعی) خاص و نمادین* (سمبولیک)ی را به وجود می‌آورد که برای نقش و عملکرد ویژه خود تمامی دنیا را در نظر می‌گیرد و هدفش تحت سلطه در آوردن و استیلا یافتن بر آن چیزهایی است که احتمال وقوع دارند. دین در یک سطح تفسیری، به افراد اجازه می‌دهد تا تسلط و اقتداری ذهنی بر جامعه‌ای تجزیه شده - که از ناحیه تمایز و اختلاف کارکردی تجزیه شده داشته باشند.

از دیدگاه لومان، می‌توان گفت که دین اجازه می‌دهد انسان طوری زندگی کند که گویی دنیای اجتماعی یک مجموعه واحد است. این بدین خاطر است که دین با نظام‌های سمبولیک دیگر تفاوت دارد، و از این جهت است که می‌تواند چنین نقش و عملکردی برای افراد داشته باشد. به نظر لومان، دین برای جامعه دارای نقش و معنایی مهم و اساسی است، و چون دین با کل جهان به عنوان یک کل و با مجموعه واحد سروکار دارد، فقط با حفظ جنبه تعالی و برتری خویش است که می‌تواند به ایفای این نقش و عملکرد اجتماعی خود بپردازد. همین امر موجب می‌شود تا لومان عرفی شدن دین از درون را مورد انتقاد قرار دهد، که از آن جمله است برخی تحولات مسیحیت در مغرب زمین که به سوی نوعی انسان‌مداری (اومانیزم) غیردینی پیش می‌رود.

یکی از مهمترین اشکالاتی که به نظریه‌های کارکردگرایی دین گرفته‌اند این است که تفاوت معناداری بین داوری و تبیین محقق با فهم کنشگر دینی مشاهده می‌شود، بنابراین نظریه پردازان جدید کارکردگرایی با اهمیت دادن بیشتر به کنشگر دینی و وارد کردن عنصر روان‌شناختی و تلفیق آن با نظریه کارکردگرایی، تبیین‌بهرتری از دین ارائه داده‌اند، کینگرلی دیویس (Kingsley Davis) از این دست جامعه‌شناسان است. دیویس در کتابش با عنوان "Human Sociology" به ارائه کارکردهای مثبت دین پرداخته و دین را به عنوان عامل انسجام بخش در جامعه می‌ستاید و می‌افزاید که افراد از طریق شرکت در مراسم دینی، وابستگی‌شان را به اهداف گروهی افزایش می‌دهند. دیویس از تمایز بین امر مقدس و نامقدس استفاده کرده و آن را دارای خصلتی نمادین می‌داند.

او فعالیت‌های فراتجربی را در سه نوع دسته‌بندی می‌کند: ۱- حالت ذهنی مثل آرامش و رستگاری ۲- هدف‌های والا مثل جاودانگی ۳- موجودات و هستی‌های والا مانند خداوند و ارواح.

دیویس معتقد است افراد، پدیده‌های نامحسوس را در قالب احکامی که برای نظم اجتماعی ضروری اند درمی آورند. در واقع واقعیت‌های فراتجربی برای دستیابی به انسجام اجتماعی، هدف‌های گروهی را با کنش‌های فرد پیوند می‌زنند. او معتقد است قلمرو فراطبیعی دو کارکرد فاجبرانی هم دارد: ۱. با وعده دادن این که جهان بی‌معنا نیست و کیفر و پاداشی وجود دارد که کارکرد اجتماعی ایجاد می‌کند و ارزش‌نمایی را حفظ می‌کند و ۲. هدف‌هایی که جامعه برای جهان دارد برای برخی از گروه‌ها دست‌یافتنی نیستند. بنابراین دین از ناخرسندی همگان با ایجاد

داستا یوفسکی از نیهیلیسم بی‌خدا را در مورد حادثه ۱۱ سپتامبر به کاربرد و برای عنوان کتابش «داستا یوفسکی در منهن» را پیشنهاد کرد. این استدلال نمی‌تواند بیشتر [از استدلال بالا] نادرست باشد: درس تروریسم امروزی این است که اگر خدا وجود داشته باشد، پس همه چیز، از جمله منفجر کردن هزاران تماشاچی و ناظر بی‌گناه، مجاز است؛ حداقل برای آنهایی که مدعی‌اند مستقیماً به نیابت از خدا عمل می‌کنند، زیرا به‌طور آشکار رابطه مستقیم با خدا فقط می‌تواند تخطی از تمام محدودیت‌ها و ملاحظات انسانی را توجیه کند. به‌طور خلاصه

توجیه و تبیین‌هایی است که از افعال و انگیزه‌های خویش ارائه می‌دهد.

در نتیجه محقق در تبیین دین، خود را در موقعیتی قرار می‌دهد که ادعای کند آن چه را شرکت کنندگان در مناسک مذهبی انجام می‌دهند، می‌داند ولی خود آنها به آن چیزی که انجام می‌دهند واقف نیستند، بنابراین در این دیدگاه میان شرح کارکرد گرایان از یک رفتار اجتماعی خاص و تفسیری که خود رفتار کنندگان ارائه می‌دهند اختلاف زیادی وجود دارد. کاستی دیگری که در تبیین کارکرد گرایانه به چشم می‌خورد اینست که توجیحات آنها در خصوص این مقوله که چرا احساسات مذهبی بروز پیدا می‌کند، ناقص است و یا به عبارت دیگر تبیین کارکرد گرایانه در پی مهم جلوه دادن باورها و مهم تلقی نمودن مناسک است، اما نمی‌تواند به این پرسش پاسخ دهد که چرا انسان، این مناسک را انجام می‌دهد. آیا انجام آن مناسک توسط انسان‌ها در پی وجود باوری در پس آن مناسک نیست؟ بنابراین در این دیدگاه هنوز با این مسئله اساسی روبرویم که چرا در برخی موقعیت‌ها راه‌حل‌های مذهبی اتفاق می‌افتد و تحت چه شرایطی و کنش مذهبی رخ می‌دهد و چرا مناسک، مهمتر از باور داشتن تلقی می‌گردد؟

* دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی

منابع:

- شجاعی زند، علیرضا، دین جامعه و عرفی شدن، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰.
- همیلتون، ملکم، جامعه‌شناسی دین، محسن ثلاثی، نشر نیان، ۱۳۷۷.
- علیزاده، سکیه، درآمدی بر مطالعات مردم‌شناسی دین، نامه پژوهش، شماره ۶، بهار و تابستان ۱۳۷۷.
- افروغ، عماد، دین و قشر بندی اجتماعی، مجله راهبرد، شماره ۱۳۳۳، ۴.
- ریتزر، جورج، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۷.
- ویلم، ژان پل جامعه‌شناسی ادیان، ترجمه عبدالرحیم گوهاری، چاپ اول، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۷.
- Swatas, w (1996), Encyclopedia of religion and Society, JREditor, Altamirapress.
- سروش، مریم، بررسی عوامل اجتماعی فرهنگی مؤثر بر هویت مذهبی جوانان شیراز، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه شیراز.
- ژیزک، اسلاوی، آنتیسم، میراثی که ارزش جنگیدن دارد: ایمان و خوبی، ترجمه هامان نوید پور، سایت باسگاه اندیشه.



هدف خوبی که هر کس می‌تواند به آنها برسد جلوگیری می‌کند. (سروش، ۱۳۸۰: ۸۳-۷۲)

نقد رویکرد کارکردی به دین

در نقد رویکرد کارکردگرای دین می‌توان گفت که آنها برای نقش یکپارچه‌سازی دین و اهمیت آن در همبستگی اجتماعی اهمیت زیادی قائلند، اما یک بررسی تاریخی نشان می‌دهد که بسیاری از جنگ‌ها به دلایلی دینی رخ داده‌اند و در این مورد دین نه تنها نقش یکپارچه‌کننده نداشته، بلکه عامل افتراق و عدم تعادل هم بوده است. اسلاوی ژیزک (Slavi Zizek) در مقاله «آنتیسم؛ میراثی که ارزش جنگیدن را دارد: ایمان و خوبی» می‌نویسد: «بیش از یک قرن پیش «داستا یوفسکی» در کتاب برادران کارامازوف و دیگر آثار، علیه خطرات اخلاق نیهیلیستی بی‌خدا هشدار داد و استدلال کرد که «اگر خدا وجود نداشته باشد، آن‌گاه همه چیز مجاز است». فیلسوف فرانسوی، آندره گلوکسمن (Andre Glucksman)، حتی نقد

بنیادگرایان با کمونیست‌های «بی‌خدا» استالینست، که برای آنها نیز همه چیز مجاز بود، تفاوتی ندارند، زیرا آنها نیز خود را به مثابه وسیله مستقیم الوهیتشان، ضرورت تاریخی پیشرفت به سوی کمونیسم، درک می‌کردند. نکته دیگر اینکه کارکردگرایان بسیاری از ایدئولوژی‌های دیگر از قبیل ناسیونالیسم، مارکسیسم و... که دین نیستند - را هم به محدوده تعریف خود کشانده‌اند.

به نظر می‌رسد که نظریات و دیدگاه‌های کارکردی اعم از جامعه‌شناختی و روان‌شناختی به دلیل تکیه بر کارکرد به جای منشأ و جوهره، همواره با خطر نوعی توسعه و شمولیت بدون توجیه که باعث ورود انواع متعددی از شبه‌دین به دایره تعریف‌شان می‌گردد مواجهند. مشکل دیگر تبیین‌های کارکردی، اعتماد و اصرار بدون توجیه آنان بر واقع‌نمایی درک و تفسیر مشاهده‌گر و ناآگاه قلمداد نمودن کنشگر در